

## انگاره نظری (پارادایم) فرهنگ و الزامات برنامه‌های آن

دکتر احمد رجبزاده

برنامه‌ریزی فرهنگی به مثابه یک اقدام آگاهانه در جهت حفظ، تغییر، اصلاح، ساماندهی و توسعه فرهنگ ربط و ثیقی به پارادایم و انگاره نظری حاکم بر برنامه‌ریزی فرهنگ دارد. هر پارادایمی در خصوص فرهنگ، نوعی آگاهی است نسبت به ماهیت فرهنگ، خاستگاه، رابطه آن با عوامل و عناصر اجتماعی دیگر، تغییر و مکانیسم‌های بقای آن، حوزه‌های فرهنگی، رابطه فرهنگها باهم، جهت تغییر فرهنگ، قابلیت‌های فرهنگ، به همراه ارزشگذاری این امور و راهبردهای عملی ضمنی و آشکار که به برنامه‌ریزی به عنوان عملی ممکن و معقول معنی می‌بخشد. در صورتی که در پارادایم پذیرفته شده فرهنگ مقوله‌ای غیرقابل پیش‌بینی و نامتعیین باشد که از حوزه خلاق و ناشناخته ذهن و روح بشری برمی‌آورد، برنامه‌ریزی فرهنگ بی‌معنی خواهد بود. همچنین اگر فرهنگ امری متعین تلقی شود حدود و شروط تعیین‌گر آن خارج از حوزه اثر اراده و عمل باشد بازهم برنامه‌ریزی فرهنگی معنایی نخواهد داشت (دیدگاه‌های مطرح در خصوص فرهنگ در قرن نوزدهم، چون نگاه هگل). با قبول تعیین فرهنگ و قابلیت کنترل آنست که برنامه‌ریزی فرهنگی میسر می‌شود.

اعتقاد به اصالت فرهنگ در مقابل اقتصاد و حوزه‌های دیگر حیات اجتماعی، یا تابعیت آن از حوزه‌های اجتماعی دیگر (دید مارکسیستی) یا رابطه متقابل آنها باهم اشکال مختلف برنامه‌ریزی را در پی خواهد داشت. در صورتی که فرهنگ عاملی تابعی تلقی شود که توجیه‌گر منافع طبقات مسلط است و نوعی آگاهی دروغین، در این حالت برنامه‌ریزی فرهنگی، برنامه یک انقلاب خواهد بود که با تقویت آگاهی طبقاتی طبقات تحت ستم همراه است. اما اگر فرهنگ دارای اصالت باشد، انتظار می‌رود که تغییرات اقتصادی و اجتماعی در جهت اهداف فرهنگ باشد.

در خصوص خاستگاه فرهنگ، قبول بنیانی انسانی برای فرهنگ با گرایش انسان‌گرایانه، که انسان را سازنده فرهنگ محسوب نماید، پی‌آمدهای برنامه‌ای متفاوتی دارد تا قبول بنیانی انسانی - خدایی برای فرهنگ و در نظر گرفتن جایی برای وحی و سنت‌های متکی به آن. در حالت اول، نوآوری و

خلاقیت فرهنگی در همه عرصه به مثابه توسعه انسانیت و نوع انسان تلقی می‌شود و برنامه ریزی فرهنگی متعدد به ایجاد فضا و امکاناتی است که عرضه را بر این نوآوری و خلاقیت هر چه بیشتر باز نماید. در حالی که در نگاه دوم، در نوآوری و خلاقیت در حوزه سنتهای متکی به وحی و امر قدسی اصل سازگاری با اصول، عدم مغایرت نوآوری در حوزه‌های غیر احیایی با حوزه سنت، محور اساسی در برنامه‌ریزی و مشکل تنظیم این رابطه از دغدغه در اصل برنامه‌ریز خواهد بود.

در خصوص رابطه فرهنگ با حوزه‌های دیگر اجتماعی نگاه تضادگرایانه به فرهنگ و جامعه و تلقی جامعه به عنوان گروه‌های رقیب و ستیزگر بر سر منافع، یا نگاه وفاقی به آن و دغدغه هماهنگی نظام فرهنگی و اجتماعی و خرده نظامهای آن، دو نگاه متفاوت با الزامات برنامه‌ای متفاوت است. قبول استعداد خود تنظیمی فرهنگ به دلیل روابط منطقی درونی و روابط گفتمانی (براساس استدلال و گفتگو) آن از یکسو و عدم قبول این امر و لزوم حمایت بیرونی از سوی دولت و سایر مراکز قدرت از آن دو نگاه متفاوت است.

تصور برنامه‌ریز در خصوص حوزه‌های اصلی فرهنگ (فلسفه، دین، علم، هنر و...) و رابطه آنها با یکدیگر - رابطه هم‌عرض یا سلسله مراتبی، تصور فرهنگ به مثابه کلیت زندگی اجتماعی (شیوه زندگی) یا حوزه معانی و جوه دیگری از انگاره نظری مربوط به فرهنگ است. تصویری که برنامه‌ریز در خصوص رابطه فرهنگها باهم دارد (مبادله یا تهاجم)، جایگاه فرهنگ خودی در میان فرهنگها (جایگاه برتر، فروتر، هم‌عرض)، نوع نگاه وی به اخذ عناصر فرهنگی از جوامع دیگر، ابعاد دیگر انگاره نظری مربوط به فرهنگ است.

نوع نگاه به تغییر و نوآوری (مثبت یا منفی)، تلقی از جهت تغییر فرهنگی (انحطاطی یا تکاملی)، تلقی از فرایند تولید، توزیع، مصرف و پذیرش فرهنگی، مکانیسم جذب فرهنگ توسط فرد (جریان جامعه‌پذیری و نفوذ فرهنگی) و جوه دیگری از انگاره نظری فرهنگ است که در برنامه‌ریزی فرهنگی نقشی به سزا دارد و می‌تواند برنامه‌ریزی را به جهت‌های متفاوتی سوق دهد.

در دوره بعد از انقلاب، با اشراف به وجوه فوق و قوت یافتن هر یک از این نگاهها، برنامه‌ریزی سمت و سویی متفاوت یافته است.

قبول اصالت فرهنگی (و حتی فرهنگی بودن انقلاب)، خاستگاه خدایی - انسانی فرهنگ، اعتقاد به تفوق فرهنگ نسبت به عرصه‌های دیگر حیات اجتماعی، قبول تفوق فرهنگ اسلامی و خودی نسبت به سایر فرهنگها و قابلیت حوزه تنظیمی فرهنگ، نگاه مثبت به جهت تغییرات فرهنگی در

جامعه، لزوم بازنگری و اصلاح فرهنگ براساس فرهنگ اسلامی - انقلابی و جوهی است که در دوره اول انقلاب تا پایان جنگ در انگاره نظری مربوط به فرهنگ غالب است و شواهد آنرا در کلام رهبران (به ویژه امام خمینی ره) و اقدامات انجام شده می توان یافت. تلاش برای اجتماعی کردن مجدد افراد در سالهای اولیه انقلاب از طریق برنامه‌های مختلف فرهنگی (کلاسهای آموزشی و...)، اسلامی کردن علوم انسانی، طرح صدور انقلاب از اقدامات این دوره است.

با اینحال، این نگاه نتایج ناخواسته‌ای هم بدنبال داشت که مهمترین آن عدم توجه به تأثیرات تغییرات اقتصادی و اجتماعی. به ویژه تغییرات حاصل از اجرای برنامه توسعه اول و دوم بر حوزه فرهنگ است که خود زمینه‌ساز غلبه انگاره نظری دیگری در حوزه فرهنگ شد که شاخص آن بحث «تهاجم فرهنگی» بود.

در این دوره ضمن حفظ بعضی اجزاء اصلی انگاره نظری مورد اشاره، نگاه منفی نسبت به تغییرات فرهنگی در جامعه، توجه لزوم حمایت از فرهنگ، در مقابل نگاه خود تنظیمی به آن، رابطه تهاجمی فرهنگ غرب با فرهنگ جامعه غالب انگاره نظری فوق شدند. که نتیجه آن ایجاد محدودیتهای بیرونی (کنترل بیرونی) بیشتر برای تولید و توزیع فرهنگ بود. در همین جاست که بحث اصلاح فرهنگ عمومی هم قوت می‌گیرد.

باتوجه به تجربه فوق انتظار می‌رود که در بحث از ساماندهی فرهنگی مجدداً مؤلفه‌های اصلی انگاره نظری مربوط به فرهنگ باتوجه به شرایط واقعی جامعه مورد بررسی قرار گیرد و جایگاه هر یک مشخص شود. زیر بدون طرح نظری مشخص و معین در خصوص فرهنگ نمی‌توان انتظار برنامه‌ریزی مقرون به صوابی را داشت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی